14/8/ 1391

بحث ما در مورد انقلاب نسبت بود، انقلاب نسبت یک شاخه ای از یک بحث گسترده تری است که همان بحث تعارض بین بیش از یک دلیل می باشد؛در این بحث یک شاخه اش این است که آیا انقلاب نسبت درست است یا نیست؟

در کلام آقایان صور مختلف این بحث گسترده مطرح شده است و این که آیا حکم این صور مبتنی بر انقلاب نسبت هست یا نیست مورد گفتگو قرار گرفته است.

 مرحوم آقای صدر هم صور مختلف این مساله را بحث کرده اند. به نظرم رسید ما هم آن صور مهمش را بحث کنیم صور دیگر تقریباً از این صور روشن می شود و به همین مقدار اکتفاء می کنیم و مبسوط تر از این دیگر بحث نمی کنیم.

برای حل بحث انقلاب نسبت بیش از یک دلیل مطرح است یعنی حل تعارض بین دو تا دلیل مبتنی بر این است که ما ببینیم که انقلاب نسبت صحیح است یا نیست؟ این یکی از مبانی بحث است نه همۀ بحث. که ما آن را تقریباً بحث کردیم. اما حالا بحث های دیگری است که باید بحث کنیم .

این است که ما از بین صورت های تعارض بیش از دو دلیل، چند صورتش را انتخاب می کنیم و در موردش صحبت می کنیم .فعلا دو تا صورتش را عرض می کنم که بر طبق بیان آقای صدر بحث می کنیم.

صورت اول همین صورت معروف انقلاب نسبت است که آقای نائینی بحث را از آن جا شروع کرده است: از یک طرف اکرم العلماء وارد شده است و از طرفی هم لا تکرم العلماء وارد شده است که نسبتشان تباین است دلیل سوم می آید یک دلیل را تخصیص می زند.

مثلاً اکرم العلماء لا تکرم العلماء دلیل سوم می گوید لا تکرم الفاسق که دلیل اول را تخصیص می زند.اینجا آیا انقلاب نسبت صحیح است یا نیست؟

آقای صدر این صورت را که می خواهد طرح کند مثال را تغییر می دهد یک مثال دیگری را این جا طرح می کند و تغییر دادن این مثال هم نکته دارد که عرض می کنم چرا مرحوم شهید صدر این مثال را تغییر داده است. و ما همین مثال شهید صدر را با یک فرق جزئی عرض می کنیم.

ایشان این مثال را این گونه طرح کرده است: دلیل اول: تستحب الصدقه علی کل فقیرٍ؛ دلیل دوم: تکره الصدقه علی فقیرٍ؛ دلیل سوم: لا تستحب الصدقه علی الفقیر الهاشمی؛ شهید صدر این گونه مطرح کرده است ولی حالا من قید الهاشمی را تغییر می دهم به الفاسق، که یک مقداری راحت تر باشد . برخی تغییرات که یک مقداری تغییر داده اند خیلی مهم نیست.

ببینید فرقی که این مثال با مثال های معروف دارد این است که دلیل سوم مفادش با دلیل دوم ( آن حکمی که در دلیل سوم است با حکمی که در دلیل دوم است) فرق دارد. هر چند معارض نیستند ولی حکمشان فرق دارد. در مثال اکرم العلماء و لا تکرم العلماء و لا تکرم العالم الفاسق؛ حکمی که بار شده است هر دو یکی است هر دو حرمت اکرام عالم فاسق است حالا اخص و اعم هستند که با هم دیگر تعارض هم ندارند و یک چیز را هم می رساند. آقای صدر به خاطر نکته ای که بعداً روشن می شود مثال را تغییر داده اند و مثال دیگری قرار داده اند که در دلیل سوم مفاد تازه ای داشته باشد یعنی حکمی که در دلیل سوم باشد با دلیل دوم فرق داشته باشد ، البته معارض نباشد ولی حکم دیگری باشد که این لا تستحب الصدقه علی الفقیر الفاسق مثلاً این عدم استصحاب غیر از کراهت است و حکم تازه ای است.

 یک بحث این جا همان بحث انقلاب نسبت است که آیا ما با در نظر گرفتن دلیل سوم می توانیم تعارض بین دو دلیل را حل کنیم یا نه؟ به این نحو که بگوئیم : لا تستحب الصدقه علی الفقیر الفاسق، تستحب الصدقه علی کل فقیرٍ را به عادل تخصیص می زند ، نتیجه این می شود که تستحب الصدقه علی الفقیر العادل؛ آن وقت این می شود اخص مطلق نسبت به تستحب الصدقه علی الفقیر، و آن را تخصیص می زند به فقیر فاسق، نتیجه این می شود که صدقه بر فقیر فاسق مکروه است. نه تنها مستحب نیست بلکه مکروه هم هست. این بحث انقلاب نسبت است که ببینیم درست است یا نه؟

ولی یک نکتۀ جدیدی وجود دارد و آن این است که وقتی به وسیله دلیل سوم قسمتی از مدلول دلیل اول را تخصیص زدید نسبت به آن مدلول اول که تخصیص خورد و از تحتش خارج شد آیا نسبت به آن مدلول دوم می شود اخذ کرد یا نه؟

«تستحب الصدقه» علی کل فقیر دو گروه از افراد را شامل می شود یکی فقیر عادل و یکی فقیر فاسق؛ لا تستحب الصدقه علی الفقیر الفاسق؛ فقیر فاسق را از تحت تستحب الصدقه علی کل فقیر خارج می کند . این نسبت به فقیر فاسق که از تحت تستحب الصدقه علی کل فقیرٍ خارج شده است آیا ما می توانیم به تکره الصدقه علی فقیر تمسک کنیم یا نمی توانیم؟ اینجا دیگر بحث انقلاب نسبت نیست ، بلکه بحث این است که یک دلیلی به هر جهتی نسبت به بعضی افرادش حجت نباشد آیا به دلیل دیگری که نسبت به آن افراد حجت است می توان تمسک کرد یا نه؟ یعنی درتعارض دو دلیل، فرض، حجیت آن دلیل در آن مورد است.

اگر دو دلیل که با همدیگر متعارض هستند نسبت به یک مورد یکی از این دو دلیل از حجیت افتاد، نسبت به دلیل دیگر می توان تمسک کرد. به بحث انقلاب نسبت و این بحث ها ارتباط ندارد. در بحث انقلاب نسبت، نسبت سنجی که ما می خواهیم بکنیم به لحاظ ظهور بدویش است یا ظهور به لحاظ مقدار حجتش را در نظر بگیریم که اخص و اعم است.

بحث انقلاب نسبت ناظر به آن قسمتی است که تحت دلیل هست، یعنی نسبت به فقیر عادل مورد بحث است که: آیا نسبت به فقیر عادل به توجه به اینکه «تستحب الصدقه علی کل فقیرٍ» با «کل فقیرٍ» معارض است، آیا حجیتش سر جای خودش باقی می ماند؟

«تستحب الصدقه علی کل فقیرٍ» با «تکره الصدقه علی فقیرٍ» هم در فقیر عادل و هم در فقیر فاسق تعارض دارند. ما نسبت به فقیر فاسق، می گوئیم تعارضش از بین می رود به دلیل این که دلیل سوم این را از تحت ان خارج کرد. از تحت ان وقتی خارج شد خب بین حجت و لا حجت که تعارض نیست. تستحب الصدقه علی کل فقیرٍ وقتی نسبت به فقیر فاسق حجیت نداشت چگونه می تواند نسبت به فقیر فاسق با تکره الصدقه علی فقیر فاسق تعارض کند. تعارض با هم نمی کنند. پس بنابراین بحث انقلاب نسبت، نسبت به آن قسمتی که از تحت دلیل یکی از دلیل ها خارج شده است نیست. نسبت به آن قسمتی است که تحت آن دلیل است. و همین نکته است که باعث شده است که شهید صدر مثال معروف را تغییر داده است. این مثال را به شکل در آورده است که مفاد جدید داشته باشد.

 ببینید در مثال معروف اکرم العلماء و لا تکرم العلماء و لا تکرم العالم الفاسق؛ شما می گویئد لا تکرم العالم الفاسق شما می گوئید اکرم العلماء را تخصیص می زند می شود : اکرم العالم العادل؛ نسبت به عالم فاسق چه طور؟ نسبت به عالم فاسق می شود به لا تکرم العالم تمسک کرد یا نمی شو د تمسک کرد؟ مهم نیست.

چون لا تکرم العلماء عالم فاسق را نمی گیرد، لا تکرم العالم الفاسق که دلیل سوماست آن را می گیرد ؛ فرض این است که دلیل سوم مفاد تازه ای غیر از دلیل دوم از جهت حکم ندارد، این گونه نیست که شامل شدن یک دلیل و شامل نشدن دلیل دیگر نسبت به عالم فاسق، حکم را عوض کند چون اخص مطلق است و حکمش یکی است یعنی هر دو حرمت است.

 یک دلیل می گوید اکرام عالم فاسق دلیل دیگر می گوید حرمت اکرام مطلق علماء. اگر هم می گوئید حرمت اکرام مطلق علماء به جمیع افراده تعارض می کند، تعارض بکند! دلیل سوم حکم عالم فاسق را بیان کرده که حرمت است و دلیل دوم حجیتش نسبت به عالم فاسق را گفته است نکته جدیدی ندارد.

بحث سر عالم عادل است که مبتنی بر ا نقلاب نسبت و عدم انقلاب نسبت است.

شهید صدر دلیل دوم را تکره قرار داده است تکره با لا یستحب فرق دارد، اگر هم یکی بودند یعنی لا یستحب الصدقه علی فقیر در دلیل دوم، با لا تستحب الصدقه علی الفقیر الفاسق عین همین بود مهم نبود، شما می توانستید بگوئید ما برای فقیر فاسق به دلیل دوم تمسک کنیم، خب حالا اگر نتوانیم چه می شود، به دلیل سوم تمسک می کردیم چون همان حکم دلیل دوم بود.

شهید صدر خواسته است که دلیل دوم یک مفاد جدیدی داشته باشد که با اخذ آن، دلیل سوم نکته تازه ای داشته باشد. تذکر نداده است ولی عنایت داشته است.

توجه: شهید صدر می خواهید بگوید که بحث انقلاب نسبت در مورد دلیل سوم نیست در مورد غیر مورد سوم است. اگر نشود به دلیل دوم تمسک کنیم مشکلی دارد و آن مشکل این است که مفاد دلیل دوم قابل اخذ نخواهد بود.

در مثال های معروف مفاد دلیل دوم اگر قابل اخذ نباشد دلیل دوم همان مفاد دلیل سوم را می رساند شهید صدر می خواسته کاری بکند که اخذ به دلیل دوم فائده بخش باشد. تغییر مثال با عنایت بوده است که این مثال را این گونه تغییر داده است. که سه حکم قرار داده است که دلیل اول را مستحب، و دلیل دوم را کراهت و دلیل سوم عدم استحباب قرار داده است که عدم استحباب اعم از کراهت و اباحه است. بنابراین سه تا حکم داریم بر خلاف مثال معروف که دو تا حکم بیش تر نبوده است.

بنابراین انقلاب نسبت، نسبت به عالم عادل جاری است ولی نسبت به عالم فاسق که خارج از دلیل اول شد، دیگر تعارضی بین دلیل اول و دوم نیست و دیگر جای انقلاب نسبت نیست.

بنابراین آقای صدر می فرمایند که دو تا نکته را باید از هم دیگر تفکیک کرد: یکی بحث این است که اگر دو تا دلیل نسبتشان به ملاحظه ظهور اولیه تباین باشد ولی به لحاظ ما هو الحجه نسبتشان از تباین به اعم و اخص مطلق تغییر کند ، آیا این تغییرشان باعث تغییر تباین می شود یا نمی شود؟ این بحث انقلاب نسبت است.

بحث اقای صدر این بود که: اگر یک دلیلی قسمتی از مدلولش خارج شد نسبت به قسمت خارج شده با دلیل دیگری که حجیتش ان را می گیرد، صلاحیت تعارض ندارد این واضح است. این بحث آقای صدر، ولی این جا به نظر می رسد که این بحث یک نکته دیگری دارد که باید توجه بشود: و آن نکته این است که آقای صدر بین تعارضی که بینشان عموم و خصوص من وجه باشد بحث را مطرح کرده اند، اما دو دلیلی که با هم دیگر تعارض دارند مثلاً دو دلیلی که عموم و خصوص من وجه هستند که در مجمع تعارض دارند. آیا تعارضشان فقط در مجمع است یا تعارض به غیر مجمع هم سرایت می کند؟ فرض کنید یک دلیل می گوید اکرم العلماء یک دلیل می گوید لا تکرم الفساق؛ اکرم العلماء و لا تکرم الفساق در عالم فاسق تعارض دارند هر کدام از این ها یک مورد افتراق هم دارد، مورد افتراق دلیل اکرم العلماء، عالم عادل است و مورد افتراق دلیل لا تکرم الفساق، فاسقی است که عالم نیست، عالم فاسق هم محل اجتماع است. در مجمع که این ها تعارض می کنند بحث این است که تعارضی که در مجمع دارند آیا سرایت می کند یا نمی کند؟

نکته اصلیش هم این است که آیا حجیت یک دلیل در مدلول، انحلالی است یا بسیط است؟ اگر ما گفتیم دلیل اکرم العلماء به همان وجهی که وجوب اکرام عالم فاسق را شامل می شود عالم غیر فاسق را هم شامل می شود حجیتش انحلالی نیست حجیتش بسیط است یعنی به همان وجهی که مجمع را می گیرد به همان وجه محل افتراق را هم می گیرد، و همین طور دلیل لا تکرم الفاسق به همان وجهی که فاسق عالم را شامل می شود فاسق غیر عالم را هم شامل می شود اگر ما گفتیم این گونه است انحلالی نیست. وقتی انحلالی نشد تعارض در مجمع به غیر مجمع هم سرایت می کند و دو دلیل به طور کامل تساقط می کند. ولی اگر گفتیم انحلالی است که نسبت به مجمع دعوی دارند تساقط می کنند ولی نسبت به غیر مجمع که دعوی ندارند تساقط نمی کنند و انحلالی است، نکته این است که این ها به هم مرتبط نیستند. حجیت عام نسبت به مجمع با حجیت عام نسبت به موضع افتراق ارتباطی نیستند وقتی ارتباطی نیستند چرا تعارض کنند. این بحثی است که آنجا مطرح شده است.

شبیه همین بحث در ما نحن فیه است که در ما نحن فیه شما می خواهید بگوئید تستحب الصدقه علی کل فقیرٍ نسبت به فقیر فاسق این ها تعارض ندارند چون نسبت به فقیر فاسق به خاطر تخصیص دلیل «تستحب الصدقه کل فقیر» به دلیل سوم، دلیل اول حجیت ندارد ، تا با دلیل دوم تعارض کند . این مطلب درست است ولی این مبتنی بر این است که ما حجیت را انحلالی بگیریم ولی اگر گفتیم که حجیت انحلالی نیست تعارضی که نسبت به فقیر عادل دارند به فقیر فاسق هم سرایت می کند، نسبت به عالم عادل که تعارض دارند بنا بر مبنای عدم انقلاب نسبت؛ آن تعارض به عالم فقیر هم سرایت می کند. در بحث عموم و خصوص و انحلال و عدم انحلال گفته شده است نکته اش چیست و باید دید آن نکته این جا می آید یا نمی آید؟ نکته ای که قائل به انحلال می شویم یا نمی شویم؟ اگر قائل به انحلال می شویم چرا می شویم؟ آن نکته انحلال یا آن نکته عدم انحلال درما نحن فیه می آید یا نمی آید؟ آن بحث را در آن جا ملاحظه کنید.

نکته ای که در عموم و خصوص من وجه قائل می شویم چیست؟ چون ممکن است نکته ای باشد که مختص به آنجا بشود، این جا مثل عموم و خصوص نیست چون این جا عموم و خصوص نداریم بحث دقیقاً عین آنجا نیست و فرق دارد ولی می خواهم بگویم که یک نکاتی وجود دارد؛ این بحث را که مستقلاً متعرض نشده اند.